



واحد کودک و نوجوان  
انتشارات سایه گستر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# زندگی چهارده معموم (ع)

پانزده جلد در یک جلد

نویسنده: اسماعیل هنرمندنیا  
تصویرگر: مرجان نیک‌جاه



www.darolmaktaba.com



چند ماه بعد از ازدواج، در حالی که آمنه باردار بود، عبدالله در راه مدینه درگذشت و فرزندش محمد (ص) در هفده ربیع الاول «عام الفیل» به دنیا آمد. هنگام ولادت محمد (ص) ایوان کسری شکافت و چند کنگره‌ی آن فرو ریخت، آتش آتشکده‌ی فارس پس از هزار سال روشن بودن خاموش شد. دریاچه‌ی ساوه خشک گردید و بت‌های بتخانه‌ی مکه سرنگون شد. عبدالمطلب که سرپرست عروس و نوه‌اش بود، پس از چند روز محمد (ص) را به دایه‌ای به نام حلیمه سپرد تا او را دور از شهر و در هوای سالم صحرا نگهداری نماید. حلیمه پس از دو سال، طبق معمول کودک را به شهر آورد؛ اما چون احساس کرده بود از هنگامی که محمد (ص) پیش آن‌هاست زندگیشان برکت یافته است، به بهانه‌ی این که بیماری وبا در مکه شیوع پیدا کرده است، او را با خود به صحرا برد و تا پنج سالگی نزد خود نگاهداشت.

به نام خدا

پیش از ظهور اسلام، مردم عربستان در فساد، تباهی و خرافات زندگی می‌کردند. تجاوز، خیانت، غارت و وحشی‌گری در نزد آنان، شجاعت و قهرمانی محسوب می‌شد. دختران بی‌گناه و معصوم را می‌کشتند و یا زنده به گور می‌کردند. عده‌ی بسیاری به سبب جهل و نادانی، بت، آتش، گاو و ستاره می‌پرستیدند و خانه‌ی کعبه، بت‌خانه‌ی اعراب شده بود. در آن روزگار، عبدالمطلب بزرگی خاندان بنی‌هاشم، که اداره‌ی امور شهر مکه را نیز عهده‌دار بود، برای آخرین پسرش، عبدالله که از بقیه‌ی فرزندان او را بیشتر دوست داشت، آمنه، دختر وهب را خواستگاری نمود.

